

باجه  
که فانیند باقی بار

بسی در الدار غیر بودی

صورت حاج جام و معنی  
از دهنش دجه ما جوید  
مطلب خود ز خود طلب میکند  
در راه عشق خرد لنگ است  
نور که کشید باده عشقش  
آنکه کشد کشته در راه جانک  
کوشش جان برکت ده تو خاکی  
که هم فانیند باقی بار  
بسی در الدار غیر بودی  
نور دلش بدیده بید کردی

جام

جام کیش نما بدست آور  
از خود کسب دهم او بیوند  
غیر حق که کس ز دل بیدر دما  
چشم جان برکت و بس تو کس  
همچو نظره در احوالین دریا  
کرید یوان دل فرد کردار

که هم فانیند و باقی بار

بسی در الدار غیره دیار

مهر کار در میان آمد  
سرتو حید قطب عالم شد  
بلوت همه جهان کردید  
عکس دلدار در دم بنمود

نقطه در دایره میان آمد  
مهر از آن زمان آمد  
مهر از سلطان ملک جان آمد  
او میر از زانی و آن آمد